

مجله ارمنیان

سال
چهاردهم
فوریه

۱۹۳۴ مسیحی

پنجمین ماه ۱۲۹۸ شمسی

شماره
یازدهم
بهمن ماه

۱۳۱۲ شمسی

«مدیر و نگارنده و حید دستگردی»

* (مقام ارجمند فردوسی) *

خطابه آقای فروغی - رئیس الوزراء

بر حسب دعوتیکه از طرف وزارت معارف بعمل آمده بود سه ساعت بعد از ظهر اول بهمن چندی قبل عده زیادی از ارباب فضل و دانش و رجال و محترمین و نمایندگان مجلس و اولیای معارف در عمارت دارالمعلمین عالی حضور بهم رسانیده انتظار استماع خطابه آقای رئیس الوزراء را داشتند .

سه ساعت و نیم بعد از ظهر آقای حکمت کفیل وزارت معارف پشت میز خطابه رفته و مجلس خطابه را بایانات ذیل افتتاح نمودند .
مقدمتاً لازم است این نکته را تذکر بدهم که ایرانیان این عصر دارای چند گونه افتخار هستند یکی اینست که در سایه توجه اعلیحضرت همایونی زندگی میکنند دیگر اینکه ملت ایران قدرشناسی میکنند از یک شاعر بزرگ حماسه سرائی که ملیت ایران را زنده کرده است .

دیگر اینکه بندگان حضرت اشرف آقای رئیس الوزراء که شخصاً هم از ارباب فضل و دانش و دوستدار ادبیات این مملکت هستند تشریف میآورند و برای ما درباره فردوسی صحبت میفرمایند - موقع است که اولاً از آقایانیکه بدعوت انجمن آثار ملی در این هوای سرد در اینجا تشریف آورده اند تشکر کنیم و نیز از زحمتی که حضرت اشرف قبول فرموده اند سپاسگذاری نمائیم و تشکر ما از ایشان باین نحو خواهد بود که در خریدن بلیطهای بخت آزمائی فردوسی پیشدستی کنیم .

آقای رئیس الوزراء پشت کرسی خطابه حاضر شدند .

آقای فروغی رئیس الوزراء — بنده از آقایان محترم که در این هوای نامساعد قبول زحمت کرده مجلس ما را مزین کرده اند از طرف خود وانجمن آثار ملی اظهار امتنان قلبی مینمایم ولی در واقع مآظهار امتنان نباید بکنیم زیرا که دعوت کننده حقیقی فردوسی است اگر آقایان دعوت فردوسی را قبول فرموده اند بسیار بجا است و اگر تصور میفرمایند که این جا من چیزهایی عرض خواهم کرد که آقایان استفاده می کنند میترسم اسباب خجالت من بشود .

پریروز که روز جمعه بود و یاد کنفرانس امروز افتادم و خواستم یادداشت هائی تهیه کنم دیدم حکایت من کاملاً شبیه بدخوی افغانها است چون از بعضی از دوستان افغانی خودم این قصه را شنیده ام که همانطور که در مملکت ما قزوینیها معروفند که دخوتی دارند و هر وقت در مطلب و مشکلی گرفتار میشوند از او سئوال می کنند و او مشکل آنها را حل میکند و آقایان هم البته میدانند که او چگونه مشکل را حل میکند افغانها هم شخصی دارند که من اسمش را فراموش کرده ام و اسم او را دخوی افغانها گذاشته ام ، يك شب فیلی از ده عبور کرده بود و جای پایش مانده بود روز بعد افغانها دیده و نفهمیده بودند جای پای چی است .

دخورا آوردند و از او سئوال کردند دخا اول زارزار گریه کرد و بعد مدتی خندید مردم تعجب کردند و پرسیدند چرا اول گریه کردی گفت گریه کردم بیدبختی شما ها که وقتی من بمیرم کسی مشکلات شما را حل میکند گفتند پس چرا خندیدی گفت برای اینکه خودم هم نمیدانم این چی است ؟ حالا من هم در مورد فردوسی نسبت با آقایان - همینطورم - البته مسلم است آنچه مورخین خود ما درباره فردوسی تا بحال نوشته اند بی ما خداست البته باستانای تحقیقاتی که درسی چهل سال اخیر اشخاص با اطلاع از روی بصیرت و دقت نوشته اند ولی قدما قصه ها و افسانه هائی درباره فردوسی جمع کرده اند که دور از حقیقت است و چندان باعث تعجب هم نیست زیرا که لیتاً هر شخص بزرگی که در اذهان مردم اهمیت پیدا کرد موضوع افسانه می شود - افسانه های کیخسرو و فراسیاب ورستم و اسفندیار که ما امروز افسانه میدانیم البته بکلی افسانه نبوده اینها همه مردمانی بودند که در دوره خودشان بزرگ بوده و در ذهن مردم نفوذ پیدا کرده و بعدها افکار عامه که متوجه - افسانه سرائی بوده بانها افسانه هائی نسبت داده است چنانچه مکرر در تاریخ دیده ایم مثلاً اسکندر مقدونی يك شخص تاریخی است تاریخ زندگانی او هم با تمام جزئیات در دست است ولی چقدر افسانه هاشم درباره او موجود است همچنین درباره هارون الرشید هم چه افسانه هائی گفته اند

پردور نرویم درباره شاه عباس که بیش از سیصد سال از زمان او نمیگذرد چقدر افسانه‌ها معروف است که همه آقایان شنیده‌اند بنده هم در طفولیت از الله خود درباره فردوسی افسانه‌هایی شنیدم غیر از افسانه‌هایی که در کتابها است و فعلا آنها را بخاطر ندارم آنچه قدما نوشته‌اند که سلطان محمود میل داشت شاهنامه را بنظم درآورند و بشعرا در این باب امر کرده بود وعده از آنها یعنی عنصری و عسجدی و فرخی در باغی جمع شده بودند و شخصی دهاتی وضعی وارد باغ شد و شعراء برای اینکه او را از سر بازکنند گفتند ما شاعریم و اگر تو هم شاعری باما بمان والا برو و بعد هر کدام يك مصراع گفته و فردوسی هم مصراع چهارم را گفت و معلوم شد که او علاوه بر شاعری از تاریخ شاهان ایران هم اطلاع دارد و بعد او را بسطان محمود معرفی کردند و گفتند نظم شاهنامه کار این شخص است سلطان محمود هم امر کرد او را در قصر سلطنتی جای دادند و ایاز را هم برای خدمت او گماشتند و در دیوار قصر را هم از مجالس نقاشی و انواع اسلحه زینت کردند تا بقریحه شاعری او کمک کند و بعد هم قرار دادند در مقابل هر شعری یکمئثال طلا باو بدهند و بعد نقره دادند و او قبول نکرد و سلطان را هجو کرد و بعد طلاها را فرستادند بطوس در آنوقت که نعش فردوسی را از دروازه دیگر بیرون میبردند الی آخر این‌ها همه بی‌ماخذ است غیر از این‌ها هم چیزی در دست نداریم پس حقیقت امر چیست .

آقایان میدانند که در هفتاد هشتاد سال قبل از زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه در اصفهان عالم معروفی بود باسم حاجی کلباسی که خیلی محتاط بود يك روز از او پرسیدند عقیده شما درباره واقعه کربلا چیست ؟ جواب داد قدر متیقن این است که در روز عاشورا سنه ۶۱ هجری حضرت سیدالشهدا در کربلا شهید شده مضمون این است که حضرت عباس هم در رکاب حضرت بوده است حالا در مثل مناقشه نیست من هم درباره فردوسی همین‌را میتوانم بگویم که قدر متیقن این است که يك شخص شاعری از اهل طوس در نیمه دوم قرن چهارم هجری در زمان سلطان محمود غزنوی شاهنامه را به شعر درآورده حالا نه این است که درباره شاهنامه و فردوسی نشود سخنی گفت خیلی چیزها گفته‌اند و هر قدر هم بگذرد بیشتر خواهند گفت منتهی من عاجز هستم از تهی دستی خودم . از منقولات که بگذریم چیزهایی میشود از اشعار فردوسی بدست آورد که البته اعتبارش بیشتر از منقولات است و یقین است که شاهنامه را فردوسی با مرسلان محمود تهیه نکرده است بلکه قبل از زمان سلطان محمود به نظم آورده اعتقاد شخص من است که نظم شاهنامه با مرسامانیاں بوده که در خراسان و اطراف بلخ و بخارا پادشاهی میکردند - چون آقایان میدانند سامانیاں با اینکه مسلمان

پاك هم بوده اند غیرت و عصیت ایرانی هم داشته اند و چون ایرانی بوده اند در صد بوده اند که آثار ملی ایران زنده شود چنانکه بتشویق آنها يك عده از شعرای بزرگ ایران از قبیل رودکی و دقیقی که بدبختانه از آثار آنها چیزی زیاد در دست نیست پیدا شده اند اولین کسی هم که بخیال نظم شاهنامه افتاده است یکی از شعرای دوره سامانی یعنی دقیقی بوده است و فردوسی این مطلب را صریحاً در اول شاهنامه میگوید و در جای دیگر اسم اورا هم میبرد این است اشعار مقدمه شاهنامه :

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| یکی نامه بد از گه باستان | فراوان بد و اندرون داستان |
| پراکنده در دست هر موبدی | از او بهره برده هر بخردی |
| یکی پهلوان بوده دهقان نژاد | دلیر و بزرگ و خردمند و راد |
| پژوهنده در روز گار نخست | گذشته سخنها همه باز جست |
| زهر کشوری موبدی سالخورد | بیاورد و این نامه را گرد کرد |
| چو از دفتر این داستان هابی | همی خواست خوانند بر هر کسی |
| جوانی بیامد کشاده زبان | سخن گوی و خوش طبع و روشن روان |
| بنظم آرم این نامه را گفت من | از او شادمان شد دل انجمن |
| ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار | بگفت و سر آمد براو روزگار |
| دل روشن من چو برگشت از اوی | سوی تخت شاه جهان کرد روی |
| که این نامه را دست پیش آورم | ز دفتر بگفتار حویش آورم |

پس معلوم شده که دقیقی قبل از فردوسی اقدام بنظم شاهنامه کرده و فردوسی دنبال

کار او را گرفته و وقتی هم فردوسی شروع باین کار کرده جوان بوده .

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| پرسیدم از هر کسی بی شمار | پرسیدم از هر کسی بی شمار |
| مگر خود درنگم نباشد سی | بترسیدم از گردش روزگار |
| و دیگر که گنجم وفادار نیست | باید سپردن بدیگر کسی |
| ندیدم کسی کش سزاوار بود | همان رنج را کس خریدار نیست |
| بشهرم یکی مهربان دوست بود | بگفتار این مرا یار بود |
| مرا گفت خوب آمد این رأی تو | تو گفتی که بامن بیک پوست بود |
| نوشته من این نامه پهلوی | بنیکی خرامد مگر پای تو |
| گشاده زبان و جوانیت هست | به پیش تو آرم مگر نغوی |
| شو این نامه خسروی باز گوی | سخن گفتن پهلوانیت هست |
| | بدن جوی نزد مهان آبروی |

باز معلوم می‌شود که از روز اول به گفته سلطان محمود نبوده و خواسته است که بعد از آنکه تمام کرد يك پادشاهی هدیه کند -

در جای دیگر هم گفته است که دقیقی را در خواب دیدم بمن گفتم این کاری که شروع کرده خوب است من هم قبل از تو باین فکرافتادم و مقداری هم شعر گفته ام ولی عمر کفاف نداد آن را تمام کنم تو نگذار آنها از بین بروند و آن هارا در کتاب خودت نقل کن .

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| یکی نامه دیدم پراز داستان | سخنهای آن پرمش راستان |
| فسانه کهن بود و منشور بود | طبايع ز پیوند او دور بود |
| گذشته براو سالیان دوهزار | گر ایدونکه بر تر نیاید شمار |
| گرفتم بگوینده بر آفرین | که پیوند را راه داداندرین |
| اگر چه نه پیوست جزاندکی | ز بزم و ز رزم از هزاران یکی |
| هم او بود گوینده را راهبر | که شاهی نشانید بر گاه بر |
| من این نامه فرخ گرفتم بفال | همی رنج بردم به بسیار سال |
| سخن را نگه داشتم سال بیست | بدان تاسزاوار این گنج کیست |
| جهان دار محمود بافر و جود | که او را کند ماه و کیوان سجود |

پس بیست سال قبل از جلوس سلطان محمود بنظم شاهنامه مشغول بوده اینها همه صریح است و معلوم نیست چرا مورخین ما بگفته خود او توجه نکرده و افسانه هائی نقل کرده اند اینهم که میگویند سلطان محمود امر کرد برای اوقصری تهیه کنند صحیح نیست فردوسی در شاهنامه مکرر از فقر و تنگدستی خود شکایت میکند و اگر در قصر منزل داشت این شکایت ها معنی نداشت .

در شاهنامه می گوید :

| | |
|---|----------------------------|
| چنین سال بگذشتم از شصت و پنج | بدرویشی و زندگانی و رنج |
| چو از پنج بر سال شصتم گذشت | بدان سان که باد بهاری بدشت |
| من از شصت و شش سست گشتم چومست | بجای عنانم عصا شد بدست |
| از جای دیگر معلوم می‌شود که زمستان و سال سخت و برفی بوده و محصل دیوان هم مالیات میخواست . | |

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| بدین تیرگی روز و هول خراج | زمین گشته از برف چون گوی عاج |
| نماندم نمك سودو هیزم نه جو | نه چیزی پدید است تا جو درو |

و همچنین از اشعاری که مکرر فردوسی در باب احوال خود در شاهنامه گنجانده است معلوم میشود که عمر بالنسبه زیادی کرده و تا هفتاد هشتاد سالگی شاهنامه را مینوشته ضمناً یکجا هم معلوم میشود که وقتی فردوسی ۶۵ ساله بوده پسر ۳۷ ساله داشته که مرده و فردوسی شکایت میکند که من در شصت و پنج سالگی نمردم و او در ۳۷ سالگی مرد .

شرح احوال فردوسی زیاد است و معمولات هم درباره او خیلی است ولی حرف یک نفر اروپائی را خیلی پسندیدم که یادم نیست در کجا نوشته بود ، می خواهم چکنیم بدانیم فلان مرد بزرگ کجا سرفه کرده است و چه جور عطسه کرد چه خورد و کجا رفت آنچه اهمیت دارد آن وجود شخص است ، - درباره فردوسی آیا کدام آثار بزرگتر از آثار اوست من نه بضاعت دارم و نه وسیله و نه مقام مناسب است که درباره عظمت آثار فردوسی شرحی عرض کنم از من بزرگتری برای این کار لازم است همین قدر یقین است که اگر فردوسی بزرگترین شاعر ایران نباشد یکی از بزرگترین شعرای ایران است یعنی شاید بشود دو سه تای دیگر را هم در ردیف او قرار داد اینست که برای رفع خستگی آقایان بهترین است که دو قطعه اشعار شاهنامه از آن قطعه هائی که خیلی معروف نیست بخوانم اینکه عرض میکنم معروف نیست چون بیشتر توجه مردم بقصه های رستم و فراسیاب - رستم و سهراب و اسفندیار سیاوش و کیخسرو و غیره است و البته اینها همه قسمت های خوب شاهنامه است ولی محسنات فردوسی منحصر بهمین ها نیست شاهنامه گنجینه ایست که از اشعار خوب در هر موضوع از اشعار رزمی و بزمی و عشق و عاشقی و احساسات لطیف و ایجاد روح و وطن پرستی و هر چه بخواهید در آن هست - در حکمت و توحید میگوید .

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| همه دانش ما ز بیچارگی است | به ناگفتن و گفتن ایزد یکی است |
| سخن هیچ بهتر ز توحید نیست | بیچارگان بر بیاید گریست |
| ترا هر چه بر چشم بریگذرد | بکنجد همی بردلت با خرد |
| چنان دان که یزدان نیکی دهش | جز آنست زین برمکردان منش |
| توگر سخنة راه سنجیده پوی | نیاید بمن هرگز این گفتگوی |
| جهان پر شگفت است چون بنگری | ندارد کسی آلت داوری |
| که جانب شگفت است و تن هم شگفت | نخست از خود اندازه باید گرفت |

قسمت دیگر :

یکی از سلاطین ساسانی در آخر عمر به پسرش نصیحت می کند .
بدو گفت ای پاکزاده پسر
بمردی و دانش بر آورده سر

بمن ناتوانی نهاده است روی
 خم آورد بالای سرو سهی
 چو روز تو آید جهاندار باش
 نگر تا نیچی سراز داد خواه
 زبان را مگردان بگرد دروغ
 روانت خردباد و دستور شرم
 خداوند پیروز یار توباد
 بنه کینه و دورباش از هوا
 سخن چین و بی دانش و چاره گر
 زندان نیا بی جز از برتری
 چنان دان که بی شرم بسیار گوی
 خرد را مه و خشم را بنده دار
 نگر تا نگرده بگرد تو آز
 هز آنکس که باشد خداوند گاه
 نه تیزی نه سستی بکار اندرون
 نگه دار تا مردم عیب جوی
 بدل اندر اندیشه بد مدار
 سپهبد کجا گشت پیمان شکن
 مزن رای جز با خردمند مرد
 به لشکر برسان بد اندیشرا
 گرت رای با آزه‌ایش بود

قسمت‌های برجسته فردوسی در همه انواع شعر بسیار است و من نمیتوانم زیادتر در
 اینجا عرض کنم و چنانکه عرض کردم از عهده اینهم بر نمیایم که از سخن فردوسی نقادی
 کنم ولی يك كلمه میگویم که ممکن است در نظر اول بنظر عجیب بیاید ولی وقتی
 آقایان دقت کنند تصدیق خواهند کرد و آن این است که بعقیده بنده فردوسی در مقام
 اشخاصی از قبیل کورس و داریوش و اردشیر بابکان و زرتشت بوده است .
 فردوسی را میتوان در مقام اشخاصی از قبیل کورس - داریوش - اردشیر بابکان - زرتشت
 بشمار آورد زیرا کورس سلطنت ایران را تأسیس کرد - داریوش سیاست ایران را تنظیم نمود -

اردشیر بابکان دولت ایران را تجدید کرد - زرتشت مذهب قدیم ایران را ایجاد نمود فردوسی هم ملیت ایران را احیا کرد ،

در اینجا باید وارد این بحث شویم که وحدت ملی چیست؟ علماء در این باب مباحثات زیاد کرده اند و عقاید مختلف اظهار داشته اند نتیجه مباحثات ایشان این است که آیا وحدت ملی بهم نژادی است؟ آیا بودن در تحت لوای يك سلطنت است؟ آیا بهم ولایتی و هم شهری بودن و زندگانی کردن در يك خاک است؟ آیا بهم مذهب بودن است؟ آیا بهم زبان بودن است؟ یا بهمه اینها است؟

البته همه اینها از عوامل مؤثر وحدت ملی است ولی هیچك به تنهایی موجب وحدت ملی نیست و نمیتواند وحدت ملی يك قومی را نشان بدهد زیرا اولاً نژاد - ما اجداد خود را منتهی تا دوازده پشت بشناسیم بنا بر این چطور میتوانیم بفهمیم از چه نژاد هستیم؟ البته اختلاف بین نژاد سیاه و سفید هست نژاد زرد هم شاید باین دو نژاد اختلافی داشته باشد اما تمام افراد يك مملکت که همه از نژاد سفید باشند با اختلاط هائیکه در عرض میلیون ها سال در خون آنها حاصل شده است چطور میتواند بدانند که از کدام طایفه هستند - آیا میتوان یقین داشت این جماعتی که در این اطاق هستند همه از يك نژادند؟ خیر!

بودن در تحت لوای يك سلطنت هم برای وحدت ملی کافی نیست زیرا مثلاً هندوستان و انگلستان هر دو در تحت لوای يك سلطان هستند مع هذا وحدت ملی بین هندیها و انگلیسها موجود نیست .

زندگانی کردن در يك آب و خاک هم کافی نیست همچنین بودن در تحت لوای يك مذهب چنانکه ایرانیها و عربها و تركها و قسمتی از هندیها و عده از چینیها همه بمذهب اسلام متدین هستند و از يك ملت نیستند هم زبانی هم کافی نیست نمونه اش هم مردم انگلستان و مردم امریکای شمالی است که همه انگلیس زبان هستند ولی دو ملت جداگانه میباشند بعکس در سوئیس جماعتی فرانسه حرف میزنند - عده بزبان آلمانی و گروهی بزبان ایتالیائی مع هذا يك ملت هستند پس وحدت ملی بچی است؟ بعقیده من وحدت ملی عبارت است از یادگارهای مشترکی که از زمان گذشته يك جماعت باقی مانده است - مردمانیکه از زمانهای گذشته با یکدیگر یادگار هائی دارند ملت واحدند توضیحش هم آسان است - نگاه کنید دو بچه که با هم همبازی هستند با هم دوستی دارند اگر بعد در مدرسه همشاگردی شدند و یادگاری از زمان تحصیل با شترک داشته باشند دوستی شان محکم تر است اگر بعد با هم همقطار شوند محبت بیشتر نسبت بیکدیگر حاصل میکنند اگر هر دو با هم وارد نظام

شوند و مخصوصاً اگر در يك فوج خدمت کنند باهم مثل برادر میشوند اگر باهم بچنگ رفتند یا اگر همسفر شدند و مصائبی بر هر دوی آنها وارد آمد یا اگر باهم عیش و تفریح کردند یادگارهای گذشته زندگانی آنها بیشتر و بهمین مناسبت محبتشان با یکدیگر زیادتر میشود - قوم هم همینطور است وقتی افرادش در عملیات شرکت کنند و در ایام تاریخی و دوره های طولانی زندگانی خود یادگارهای مشترکی داشته باشند این قوم بهر زبان و هر مذهب و هر نژادی باشند برادر هستند و يك مملکت شمرده میشوند - فایده عمده تاریخ هم در همین است زیرا افراد يك مملکت وقتی تاریخ خواندند پی میبرند بان وحدتیکه بین آنها بوده و آثار مشترك ملی که عامل وحدت آنها با یکدیگر است برایشان کشف می شود .

البته هم زبانی و هم مذهبی هم بوحدت آنها کمک میکند ولی اصل همان است که عرض کردم - ملت ایران هم که بعد از استیلای عرب زبانشان از بین رفته بود دین قدیشان از دست رفته بود دولتشان منقرض شده بود و گذشته خودشانرا فراموش کرده بودند در همچو حالی فردوسی کتاب خودرا نوشت و به يك تیر دوشان زد - هم آثار ملی را زنده کرد و هم زبان ملی را و البته میدانید که در میان سایر عوامل وحدت ملی بعد از اشتراك در کارهای تاریخی وحدت زبان از همه مهمتر است و فردوسی در ضمن نظم تاریخ گذشته ایران زبان فارسی را هم که آن روز تقریباً بکلی از بین رفته بود احیا کرده است و اگر او آن روز این کار را نمیکرد شاید امروز هیچ چیزی از آثار باستان ما در دست نبود .

مسلم است که کتابی بوده است که فردوسی آنرا بنظم آورده ولی آن کتاب امروز بکلی از بین رفته ... البته شاید یکی از علل از بین رفتن آن کتاب همین کار فردوسی باشد که وقتی شاهنامه را بنظم در آورده مطلوب همه واقع شده و دیگر کسی ب فکر نیفتاده که کتاب اصلی را بدست آورد اما خیلی کتابهای دیگر هم ما داشته ایم که امروز اثری از آنها نمانده است و شاید اگر فردوسی کتاب تاریخ باستان ایران را به نظم نمی آورد امروز آن هم از دست رفته بود و هیچ نداشتیم .

پس فردوسی بانظم شاهنامه ملت ایران را آگاه کرد به اشتراك یادگارهای تاریخی خودشان و این قسمت سبب این شد که ملت ایران باقی بماند - پس فردوسی وحدت ملی را زنده کرده است و باین جهت است که فردوسی را در ردیف کورس و داریوش و اردشیر و زرتشت باید دانست .

شاهنامه کتابی است که خواندن آن بر هر ایرانی واجب است زیرا اولاً گنجینه ایست از انواع جواهر گرانها از هر قسم حکمت و پند و هر چیز نفیس که بخواهید . ثانیاً خواندن شاهنامه

کیفیت مخصوصی دارد که احساسات خوب از وطن پرستی و ایرانیت و غرور ملی و شجاعت در انسان ایجاد میکند بعلاوه فردوسی ایرانی را بطرز بسیار خوبی معرفی میکند - سرتاسر شاهنامه را بخوانید هیچ جا يك عمل بد از ایرانی مشاهده نمیشود یعنی اعمالی که در دوره فردوسی بد شمرده شده است بایرانی نسبت داده نشده البته جنک و خونریزی ممکن است در نظر بعضی خوب نیاید و امروزه فکر عمومی متوجه صلح عالم است ولی همین امروز هم بد آن است که جنک لازم بشود و انسان از آن بگریزد ولی در روزگار قدیم جنک و خونریزی اینقدرها بد شمرده نمیشده است معهذا فردوسی خونریزی را هم تقبیح میکند .

غرض اینست که خواندن شاهنامه برهرایرانی واجب است بعلاوه شاهنامه تنها مال - ایرانی نیست مال نوع بشر است و نوع بشر از او استفاده میکند فردوسی و شاهنامه متعلق بعموم مردم دنیا است هر قومی که بین او همچو شخصی پیدا شود و همچو عملی بکند آنقوم باید بانشخاص افتخار کند و فردوسی یکی از مفاخر ملی ما است .

آقایان کسل میشوند و من نمیخواهم اسباب زحمت تصدیع فراهم کنم خلاصه اینکه فردوسی یکمچو کاری کرده و هموطن های فردوسی هم باید از او قدردانی کنند - قدردانی از فردوسی یکی خواندن شاهنامه است ولی خواندن شاهنامه تنها هم کافی نیست باید قدردانی بیشتری بشود این قدردانی هم برای او نیست برای خودمان است ملی که متوجه ازوم این قدردانی از بزرگان خود شده اند هر روز بيك بهان فوت - ولادت - یا وقایع دیگر زندگانی آنها را وسیله قرار میدهند که جشن بگیرند . ایرانیان متأسفانه تا کنون کمتر از این قبیل کارها کرده اند نمیگویم از بزرگان خود قدردانی نکرده اند ، خیر ؟ قدر بزرگان خود را داشته اند و میدانند ولی هر روزی به مقتضای خودش باید قدردانی کرد .

خوشبختانه در این عصر اعلیحضرت همایونی که خودش در ردیف همین بزرگان واقع شده قدر این قبیل بزرگان امثال خودش را میدانند و بهمین جهت امر فرموده و تشویق فرموده اند و انجمن آثار ملی درصدد برآمده که نسبت بفردوسی قدرشناسی کند اولین کار انجمن آثار ملی این بود که بدانیم مدفن فردوسی کجا است ؟

خوشبختانه زود پیدا شد و درصدد برآمدیم بر سر مدفن او بنائی بسازیم - مردم هم برای پیشرفت این منظور همت کردند - پول دادند - زمین دادند - اعلیحضرت همایونی توجه فرمودند و چند سال قبل شروع کردیم بساختمان بعد در نظر آمد که ممکن است این اوقات مقارن هزارمین سال ولادت فردوسی باشد ممکن است بمن ایراد شود که تو گفتی ماهیچ چیز درباره فردوسی نمی دانیم از کجا فهمیدی که سال هزارم فردوسی مقارن این اوقات است .

حالا برای اینکه نمونه بدست آقایان بدهم که کسانی که در راه فردوسی تحقیق کرده اند چقدر زحمت کشیده اند و چطور از روی قرآن سال تقریبی ولادت فردوسی را پیدا کرده اند قدری تفصیل میدهم - گفتیم مورخین ما درباره فردوسی سخنان بی‌مأخذ گفته اند پس برای ما چیزی جز شاهنامه نمیماند که بتوانیم از آن احوال فردوسی را استخراج کنیم متأسفانه نسخه های شاهنامه هم که من خیلی در آن تتبع کرده ام - نه یگبار بلکه مکرر از اول تا آخر با یکدیگر مختلف است و یقین دارم که در آن دخل و تصرف شده پس و پیش شده - کم و زیاد شده چنانکه میدانیم فردوسی در شاهنامه مکرر در خصوص سن خودش وزندگانی خودش اشاره کرده ولی من مبینم در داستان کیخسرو و افراسیاب که تقریباً در اوایل شاهنامه است سن خود را ۶۵ و ۶۶ ذکر میکند . بعد در اوایل ساسانیان از ۶۳ گفتگو میکند در ضمن داستان بهرام چوینه که شکایت از مرگ پسرش میکند میگوید ۶۵ ساله ام و در آخر سلطنت انوشیروان خود را شصت و یکساله مینویسد این چطور میشود ؟ آیا شاهنامه را بطور متفرق گفته ؟ بعضی قسمت‌ها را بطور تفنن قبلاً گفته بعد بهم وصل کرده . بهر حال اگر تفنن هم بوده حالا ما را بزحمت میاندازد و ما نمیتوانیم مطمئن باشیم شاهنامه فعلی همان است که از دست فردوسی بیرون آمده .

در آخر شاهنامه می‌نویسد :

چو بگذشت سال از برم شصت و پنج
فزون کردم اندیشه و درد ر رنج
این یعنی چه ؟ یعنی در ۶۵ سالگی اقدام بنظم شاهنامه کرده ؟ این تقریباً محال است زیرا آدم در ۶۵ سالگی بفکر نظم شاهنامه نمیافند .
از طرف دیگر مکرر میگوید - ۲۰ سال ۲۵ سال ۳۰ سال ۳۵ سال برای شاهنامه رنج کشیدم -
خوب صدسال هم که عمر نکرده است .

خودش می‌نویسد :

چو سال اندر آمد بهشتاد و یک
همی زیر شعر اندر آمد فلك
کنون عمر نزدیک هشتاد شد
امیدم یکباره ر باد شد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار
که گفتم من این نامه شاهوار
که در بعضی نسخ نوشته است ز هجرت سه صد بار و هشتاد و چار .
خوب !

در سال چهارصد شاهنامه تمام شده یا در سال ۳۸۴ فردوسی ۷۱ ساله بوده یا نزدیک بهشتاد داشته ؟ اینها همه مشکلات است راستی مطلبی یادم آمد که خیلی مضحك است

کتاب تاریخ ادبیات ایران را که پرفسور برون نوشته میخواندم درباره فردوسی نوشته بود که پرفسور نولدکه آلمانی گفته که فردوسی دونسخه شاهنامه نوشته یعنی یکی را در سنه ۳۸۹ تمام کرده و یکی در سنه ۴۰۰

بکتاب پرفسور نولدکه رجوع کردم نوشته بود نسخه شاهنامه هست که در آخر آن فردوسی میگوید رفته در لنجان اصفهان و این نسخه را آنجا نوشتم و تاریخ آنرا هم ۳۸۹ ذکر میکند این نسخه هم فعلاً در برتیش میوزیوم است ولی میوشفر که سفرنامه ناصر خسرو را در پاریس بچاپ رسانده بمناسبت اینکه ناصر خسرو هم از لنجان گذشته در ضمن حواشی میگوید این همان لنجان است که فردوسی هم در آنجا بوده و یک نسخه شاهنامه را برای خان لنجان نوشته من سفرنامه ناصر خسرو را که شفر چاپ کرده داشتم آوردم دیدم خاتمه نسخه شاهنامه مذکور را در آنجا نقل کرده ولی اشعار او (بیخشد اصطلاحش رکیک است) **بند تذبانی است** فوراً حدسم رفت که کار کاتب است که به لنجان رفته یک روز صبح توی آب افتاده پسر خان لنجان او را از غرق شدن نجات داده بعد داستان خودش را هم در آخر کتاب چون طبع شعر داشته بشعر در آورده و نقل کرده و بیچاره پرفسور آلمانی و شفر که زبان فارسی برایشان طبیعی نیست و تشخیص شعر محکم فردوسی را که مثل سرب میماند از اشعار سست و بیمایه کاتب نمیتوانستند تمیز بدهند به اشتباه افتاده اند و خیال کرده اند این قسمت هم مال فردوسی است !

اول دفعه که بلندن رفته فوراً رفته به برتیش میوزیوم از دوست خودم مستر ادوارد که رئیس قسمت شرقی کتابخانه برتیش میوزیوم است نسخه شاهنامه را خواستم آورد دیدم این اشعار هم نقل است از یک نسخه دیگر که آنجا کاتب داستان خودش را در آخر شاهنامه بنظم در آورده و کاتب این نسخه همانطور که شاهنامه را استنساخ کرده اشعار آن کاتب را هم نسخه برداشته و تاریخ هم ۳۸۹ نبوده بلکه ۶۸۹ بوده و ششصد هم با سیصد خیلی زود ممکن است اشتباه شود . از این کارها کاتبهای ما خیلی میکنند که هر کتابی را مینویسند در آخر آن از خودش هم چند شعری علاوه میکنند ما خودمان یک میرزا رضائی داشتیم و صفا، او هم در آخر هر کتابیکه برای چاپ نوشته است چند قطعه از اشعار خودش نقل کرده است .

از مطلب دور افتادیم - مقصودم این بود که قدردانی کنیم از کسانی که تحقیق میکنند سعی میکنند که از شاهنامه مطلب در بیاورند - سخن اینجا بود که چطور امسال هزارمین سال ولادت فردوسی میشود - گفتم که فردوسی در آخر شاهنامه میگوید ز

هجرت شده پنج هشتاد بار، یعنی چهارصدسال و بعد میگوید «کنون عمر نزدیک هشتاد شد، باین ترتیب ولادت او در حدود ۳۲۰ هجری میافتد در جای دیگر میگوید ۵۸ ساله بودم و خروشی شنیدم ... فریدون بیدار دل زنده شد، که اینطور بنظر میرسد مراد رسیدن سلطان محمود غزنوی بسطنت است.

سلطان محمود هم یک حساب در ۳۸۷ و یک حساب در ۳۸۹ بسطنت رسیده است. اینطور هم که باشد ولادت او در ۳۲۹ یا ۳۳۱ میشود حالا این تاریخ را بگیریم یا آن یکی را یا حد وسط میان این دورا بهرحال سال هزارم ولادت فردوسی در این سالها واقع میشود چه فرق میکند چندسال دیرتر یا زودتر آداب شرعی نیست مثل روزه که موکول برؤیت هلال باشد چون دیدیم که این سنوات مقارن با هزارمین سال ولادت فردوسی است، خواستیم جشن هزارمین سال او را بگیریم - البته جشن هم آبرومندانه باید باشد و خرج دارد از طرف دیگر خود بنای مقبره فردوسی هم با وجود مساعداتی که بزرگان کرده اند هنوز نواقص زیاد دارد این بود که متوسل شدیم بیخت آزمائی که هم فال است هم تماشا یعنی هم کمک بتکمیل ساختمان آرامگاه فردوسی است ضمناً ممکن است از جوایز هم چیزی نصیب دارنده بلیط شود.

منظور ما جماعتی که اینجا جمع شده اند نیست زیرا آقایان عده زیادی نیستند بیشتر مقصود اینست که آقایان تشویق کنند - تبلیغ کنند دیگران را و ادار کنند بلکه بشود این صد و شصت هزار بلیط لاطار فروش برود و جشن سال آتیه خیلی آبرومند برگذار شود چون علاوه بر جشن منظوره ای دیگری هم داریم من جمله اینست که بنام فردوسی یک کتابخانه تأسیس میکنیم یعنی کتابخانه ای که شامل باشد اولاً بر تمام نسخه های چاپی شاهنامه ثانیاً هر قدر از نسخه های خطی شاهنامه که بتوانیم بخریم یا بما بدهند ثالثاً هر کتابیکه محتوی تحقیقی در باره فردوسی یا ذکری از او باشد هر قدر هم مقاله و رساله در باره فردوسی نوشته شده باشد رابعاً تمام ترجمه هائیکه از تمام شاهنامه یا بعضی قسمتهای آن بزبان های دنیا شده است - آقایان هم تشویق نمایند دیگران را که کمک بکتابخانه فردوسی بنمایند بما هم اطلاع بدهند که مثلاً در فلان جا درباره فردوسی چیزی نوشته شده اگر کتاب را خودشان دارند بما لطف کنند والا خودمان تهیه میکنیم و باینطور یک کتابخانه کاملی راجع بفردوسی خواهیم داشت. دیگر خوب است از آقایان رفع زحمات کنم و خیلی هم معذرت میخواهم.

بیانات آقای رئیس‌الوزراء با کف‌زدن‌های پی‌درپی‌حاضر خاتمه یافت و بعد آقای دکتر صدیق‌اعلم رئیس دارالمعلمین عالی پشت‌کرسی خطابه رفته بیانات ذیل را ایراد نمودند .

نطق آقای دکتر صدیق‌اعلم — بنده باید بنام دارالمعلمین عالی اظهار تشکر کنم که آقایان حضار ما را سرفراز فرموده‌اند و نیز از حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء تشکر کنم که با وجود کار و گرفتاری فوق‌العاده که از لوازم مقام شامخ ایشان است بواسطه عشق بعلم و ادب که از سجایای مخصوص خانوادگی ایشان است قبول زحمت فرموده ما را از استماع بیانات خودشان محظوظ فرمودند .

جای مباحث است برای دارالمعلمین عالی که بزرگترین سالونش که همین امروز از زیر دست بنا درآمده و هنوز هم ترتیبات و تابلوهای نقاشی آن کامل نشده است با اظهار قدردانی از بزرگترین شاعر ایرانی آنهم با نطق حضرت اشرف ایشان افتتاح شده است .

امیدواریم این سالرن مرکز علم و ادب بشود در باب کتابخانه حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء بقدر کفایت بیاناتی فرمودند - بنده هم برای تکمیل فرمایشات ایشان عرض می‌کنم که کتابخانه در تحت نظر انجمن محترم آثار ملی خواهد بود و علی‌العجله انجمن دارالمعلمین را مرکز جمع آن کتب قرار داده‌اند ماهم یکی از اطاقهای مجاور این سالون را برای کتابخانه فردوسی اختصاص داده‌ایم و عده از آقایان هم کمک کرده‌اند مقداری کتاب فرستاده‌اند و هر یک از آقایان هم که کتابی مرحمت کنند باسم خودشان ثبت میشود و اگر میل داشته باشند در جراید هم اعلان میگردد .

هر یک از آقایان کتبابی خودشان داشته باشند اگر بتوانند از آن صرف نظر کنند و برای کتابخانه فردوسی بدهند خیلی از ایشان ممنون میشویم باین ترتیب کتابخانه تشکیل خواهد شد شامل تمام کتبی که ربطی با فردوسی دارد تا اگر شخصی خواست درباره فردوسی تحقیقی کند تمام تحقیقاتی که تا آنوقت شده است در دسترس او باشد و بتواند آنها را بخواند که کار کرده را دومرتبه نکند .

آقایان اگر میل داشته باشند میتوانند در موقع خروج بکتابخانه بروند و کتبهائی که آنجا گذاشته شده ملاحظه کنند . مطلب دیگری خواستم عرض کنم راجع به بلیط لاطار فردوسی بود دردم در مقداری بلیط گذاشته که آقایان میتوانند خریداری کنند یا نقداً پول بدهند و دستور بدهند بنامشان ثبت شود و بعد بانك ملی که عهده‌دار امور لاطار است پردازند - لاطار هم در تحت نظر انجمن آثار ملی با حضور نمایندگان دولت توسط بانك ملی در اول تیرماه سال

آینده کشیده خواهد شد مبلغ بلیطها یکصد و شصت هزار تومان است و عده جوایز شانزده هزار است که یک جایزه بیست هزار تومانی و سه جایزه پانصد تومانی دارد. سایر جوایز هم تا دو تومانی خیلی زیاد است امیدواریم آقایان دیگران را هم تشویق کنند که بلیطهای لاچار زودتر فروش برود.

بعد از خاتمه نطق ایشان آقای رئیس الوزراء و بعضی از آقایان وزراء و سایر محترمین که حضور داشتند سالون کتابخانه فردوسی رفته کتابهایی که تاکنون هدیه داده شده است از نظر آقایان گذشته و ساعت پنج و نیم بعد از ظهر مراجعت نمودند.

(مکتوب تاریخی)

امیر تیمور گورکان بیک از پادشاهان نگاشته

مفخر الیهود ملک اردشیر لهراسب بعنایت مخصوص گشته بداند که معتمد الخواص ملک اسفندیار بنکاله عرضه داشت بیابنه سریر اعلی روانه گردانیده که چهل هزار مرد بر سر او آورده ملک او را غارت و تالان کرده اسیر و الهجه نموده و موهوم شده که چون سابقاً دانسته که مشارالیه از گماشتگان و متعلقان سرکار اینجناب است چلونه خیال محال بر مخیله ضمیر آورده و رخ از طویله ما بر تافته دست بر فرزین خلافت ما دراز کرده از شهاب بلا و خطا توهم نموده می باید که چون واقف گردد آنچه از مالوجهات مشارالیه تالان و تاراج کرده باشد تمام و کمال بخداوندان باز رساند و آنچه اسیر و الهجه نموده باشد اجازت استخلاص داده بوطن مألوف فرستد و گر نه قسم بذات بیچون و چکونه که آفریننده مار و مور است امر فرمایم که غیاث الدین علیکیای کوکلتاش با لشکرهای شهر هر موز و قندهار و کابل و زابل و غور و غرجستان و هزارجات و صمدجات و بلوکات و اویماقات بدان دیار رفته او را و لشکریان او را از آن دیار بیرون کنند و اگر بدین متنبه نشود امر فرمایم که افتخار الخواص شاه منصور برلاس و امرای قوش و امرای تامین و